اصول: استصحاب، جلسه 68: سه‌شنبه 28/10/1400، استاد سید محمد جواد شبیری

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد استصحاب احکام شرایع سابقه مرحوم آقای نایینی یک بیانی دارند که آقای خویی آن بیان را دنبال کردند. آقای صدر هم دنبال کردند و اشکال کردند.

در مورد استصحاب حکم شرایع سابقه، یکی از اشکالات، مرحوم آقای نایینی اینجوری اشکال کردند، فرمودند که یک موقعی ما تصورمان این هست که احکام شریعت سابقه به‌طور کامل نسخ شده و این شریعت احکام جدیدی را آورده. آن موقع اینجوری تصویر می‌کنیم. خب طبیعی است که دیگر استصحاب جاری نمی‌شود چون آن حکمی که در شریعت سابقه بوده نسخ شده، احتمال می‌دهیم حکم مماثل او در این شریعت جعل شده باشد و الا خود آن حکم باقی نیست.

یک احتمال دیگر این هست که نه تمام احکام آن شریعت سابقه نسخ نشده، فرض کنید معظم آن احکام نسخ شده بنابراین ما در جایی که شک می‌کنیم که یک حکمی نسخ شده حقیقتاً شک می‌کنیم خود آن حکم نسخ شده یا نه. آقای نایینی می‌فرماید که اینجا هم جایی برای استصحاب حکم شریعت سابقه نیست چون حداکثر چیزی که از استصحاب استفاده می‌شود این است که حکم شریعت سابقه باقٍ حتی الآن. ولی کأن حکم شریعت سابقه برای ما فایده ندارد و انما نحتاج الی امضائه من قبل شریعتنا و هو لم یثبت بالاستصحاب. خب این مطلبی هست که ایشان دارند.

آقای خویی اینجا اشکال کردند که خود استصحاب حکم شریعت سابقه این امضا را اثبات می‌کند. نیازی نیست که دلیل دیگری غیر از استصحاب برای امضاء داشته باشیم. البته من عرض کنم خدمت شما، اصل فرمایش مرحوم نایینی را ندیدم براساس نقلی که مرحوم آقای صدر از کلام مرحوم آقای نایینی ارائه دادند مطلب را دارم نقل می‌کنم.

آقای صدر می‌فرماید مظنون این است که مقصود محقق نایینی این هست که مولویت حضرت موسی یا حضرت عیسی این در حق ما ثابت نیست. و این فقط در حق امت خودشان ثابت هست. بنابراین تشریع آن ائمۀ سابق در حق ما نافذ نیست، و آن چیزی که در حق ما نافذ هست تشریع حضرت رسول صلوات الله علیه و آله و سلم هست. می‌گوید استصحاب حداکثر این که ثابت می‌کند که حضرت موسی و حضرت عیسی یک جعل مطلقی که شامل زمان ما هم هست آن را دارد. و این اثبات نمی‌کند که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم آن جعل را هم امضا کرده باشد، اگر با ملازمۀ عقلیه. چون به این تقریب که بگوییم که این‌که حضرت موسی یا حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیهم السلام یک جعل مطلقی که شامل زمان ما هم هست را انجام دادند این کاشف از این است که مصلحت نسبت به زمان ما هم موجود بوده، از طریق وجود مصلحت حکم در زمان ما وجود حکم را در این زمان هم استفاده می‌کنیم. بنابراین اگر ملاک عام باشد این ملاک امضاء شده. البته آقای خویی می‌فرماید. آقای صدر می‌فرماید هذا لا یرد علیه ما ذکره السید الاستاد. این اشکال سید استاد برایش وارد نمی‌شود ولی خب نتیجه‌اش این می‌شود که خود فرمایش مرحوم نایینی فرمایش ناتمامی است. چون مرحوم نایینی می‌خواهد بگوید ما نمی‌توانیم اثبات امضاء کنیم. با این بیان ولو بالملازمه اثبات امضاء می‌شود حالا با استصحاب نشود با. عیب ندارد، ولو عقلی هم باشد لوازم نفس استصحاب است نه لوازم مستصحب است. مگر بگوییم که اینجوری اشکال کنیم، بگوییم که در مواردی که یک موقعی، این یک مطلبی که قبلاً هم اشاره کردم که یک موقعی مستصحب ما خودش شرعاً اثر دارد، ما می‌خواهیم علاوه بر آن اثر مستصحب، اثر استصحاب را هم بار کنیم. خب اینجا بحث اصل مثبت پیش می‌آید که آیا اینجا می‌شود اثر استصحاب را هم بار کرد؟ آیا اشکال اصل مثبت که استصحاب برای ترتیب آثار شرعیۀ مستصحب هست. اما آثار عقلیه بار نمی‌شود. به آثار شرعیۀ بالواسطه بار نمی‌شود. خب یک همچین اشکالی. خب اینجا پاسخ این اشکال این هست که ما با استصحاب مستقیماً مفاد استصحاب این هست که اثر شرعی مستصحب را بار کنیم. ادلۀ استصحاب وقتی این مورد را گرفت و شاملش شد که اثر مستصحب را بار کرد خود استصحاب سر و کله‌اش پیدا می‌شود دیگر. خود استصحاب به عنوان یک موضوعی وقتی تحقق پیدا کرد ممکن است آثاری داشته باشد. البته به شرطی که استصحاب اطلاقش این مورد را بگیرد. ولی جایی که مستصحب ما اثر ندارد، فقط اثر مال استصحاب هست. ما اینجا اطلاق ادلۀ استصحاب اصلاً این مورد را نمی‌گیرد تا بعد بخواهیم بگوییم لغویت پیش نمی‌آید چون خود استصحاب اثر دارد. ادلۀ استصحاب می‌گوید رتّب اثر المستصحب. این رتِّب اثر المستصحب در جایی هست که مستصحب ما اثر داشته باشد. شریعت امّت سابقه خودش اثر ندارد، یعنی چون مولویت حضرت موسی و حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیهم السلام در حق ما ثابت نیست اثر مال لازمه‌اش است، اثر مال خود شیء نیست. ولو لازمۀ استصحاب هم همین مطلب هست، ولی بگوییم اینجوری مثلا بخواهد بگوید. حالا علی ای تقدیر عمدۀ قضیه، حالا این تکه‌اش بماند.

شاگرد: مبنای شما که شریعت

استاد: نه ما مبنای، دارم کلام چیز را می‌خواهم توضیح بدهم. همین که ما به این شکل فکر نمی‌کنیم. ما می‌گوییم ادلۀ استصحاب این هست که آن امر شرعی را بگو حالا موجود است. مصحّح موجود بودن امر شرعی گاهی اوقات ترتیب اثر مستصحب هست، گاهی اوقات ترتیب اثر استصحاب هست. اینجور نیست که مفادش این است که رتّب اثر المستصحب که می‌گوییم اختصاص دارد در جایی که مستصحب ما اثر داشته باشد و اینها. به آن شکل ما نمی‌گوییم. ولی حالا روی مبنای آقایان که می‌گویند مفاد ادلۀ استصحاب این هست رتّب اثر المستصحب، بنابراین اختصاص به جایی دارد که مستصحب اثر داشته باشد و ترتیب اثر استصحاب هم در فرضی هست که هم مستصحب اثر داشته باشد هم استصحاب اثر داشته باشد. ولی اگر اثر فقط مال استصحاب باشد اطلاق ادله این مورد را نمی‌گیرد تا بعد بگوییم حالا که اطلاق ادله گرفت استصحاب ثابت شد پس اثر استصحاب هم بار می‌شود. خب حالا.

مرحوم آقای صدر اینجا یک اشکالی به کلام مرحوم آقای نایینی می‌فرمایند که اگر مقصود مرحوم نایینی این باشد که مولویت حضرت موسی و حضرت عیسی در حق ما ثابت نیست ما این اشکال مطرح هست که این حرف من اساس باطل هست. به دلیل این‌که ما، حضرت موسی و حضرت عیسی را برایش موضوعیت قائل نیستیم. حضرت موسی و حضرت عیسی طریق هستند برای شریعت حضرت حق که آن شریعتش ذاتی هست و ما می‌گوییم آن شریعت حضرت حق نمی‌دانیم الآن موجود هست یا موجود نیست، استصحاب می‌کنیم بقای شریعت حضرت حق را. چون فرض این است که ما آن حکم آن شریعت فرض این است که احتمال می‌دهیم نسخ نشده باشد. نه این‌که حکم آن شریعت نسخ شده و حکم آن شریعت این معنای این‌که آن حکم آن شریعت نسخ نشده یعنی خداوند سبحان حکمی را که به حضرت موسی یا حضرت عیسی ابلاغ کرده که ایصال کنند احتمال می‌دهم یک حکم مطلق بوده، همین مطلق بودن این حکم کافی هست برای این‌که احتمال مطلق بودن این حکم کافی هست برای این‌که ما با استصحاب این را اثبات کنیم، اثبات هم شد حکم الله است. حکم الله که دیگر در حق همۀ افراد ثابت هست. این خدمت شما.

حالا مرحوم، این کلام. حالا اینها باشد من یک چیزی به ذهنم رسیده بود بگذارید بعداً پخته‌اش کنم، بعداً در موردش صحبت کنیم. حالا یک بحث دیگری اینجا مطرح هست که اصلاً این مبنایی که مرحوم سید فرمودند که تمام احکام شرایع سابقه نسخ می‌شوند و شریعت جدید حکم جدید می‌آورد آیا این مطلب درست هست یا درست نیست. آقای شهیدی اینجا این بحث را طرح کرده و بعضی تقریباتی از بعضی معاصرین که مراد چی است آورده و در مورد آن تقریبات صحبت کرده. آقای شهیدی اوّلاً ایشان می‌گوید ثم ان دعویٰ نسخ جمیع احکام الشرایع السابقه مضافاً الی عدم دلیل خلاف الظاهر من مثل قوله تعالی و انزلنا الیک الکتاب بالحق مصدّقاً لما بین یدیه الکتاب و مهیمن علیه.

دو تا، حالا من در مورد این آیه بعداً صحبت می‌کنم ولی یک توضیحی ابتداءً بدهم، ایشان می‌فرماید که دعوای نسخ جمیع احکام شرایع سابقه اوّلین دلیل ندارد، ثالثاً بر خلاف ادله است. این که دلیل ندارد اینجا همان بحثی که دیروز مطرح کردیم باید مطرح بشود که آیا احتمال نسخ احکام شریعت سابقه مضر هست یا مضر نیست؟ همان بحثی که از آقای داماد نقل کردیم ولو به این عنوان که شاید آن احکام مختص به خود آن شریعت باشد، آیا حالا یا از باب این‌که موضوع باقی نیست یا از باب این‌که حکم باقی نیست یا هر چی هست به هر حال این احتمال آیا مضر هست یا مضر نیست که ما نتیجۀ بحثمان این شد که ولو در بعضی تقریبات این احتمال مضر است و بعضی از تقریبات استصحاب، ولی بعضی از تقریبات استصحاب مضر نیست. ما نمی‌دانیم وقتی دست می‌گذاریم روی مکلّف خارجی آن مکلّف خارجی را نمی‌دانیم این حکمی که خداوند در حقش جاری کرده این حکم هنوز موجود هست یا موجود نیست استصحاب می‌کنیم بقای این حکم را در حق او و مشکلی در این مورد نیست.

شاگرد: سرایتش به دیگران چی؟

استاد: حالا فعلاً در مورد همان شخص در نظر می‌گیریم. حالا فرض کنید که، نه مدرک شریعتین.

شاگرد: یقین به شک سابق

استاد: حالا آن یک مشکلی در مورد تمام آن نسخ‌ها هست که فعلاً داریم فعلاً داریم

شاگرد: در مورد احکام کلی این مشکل نیست

استاد: نه آن یک مشکلی هست که نسخ احکام چیز را چجوری مشکلش را حل می‌کنیم؟ یک مشکل در نسخ جمیع نسخ‌ها هست که ما که زمان سابق نبودیم، ما مخاطب، اینجور نبوده که ما در زمانی که قطعاً نسخ نشده بوده است موجود نبودیم که یقین سابق داشته باشیم. آن مشکلش را فرض کنید با این حل کردیم که قضیه به نحو قضیۀ طبیعیه است، قضیۀ حقیقیه است امثال اینها. فرض این است که آن مشکل را به هر حال حل کردیم. حالا آن یک جهت دیگر است. یعنی مشکلی که اینجا می‌خواهیم به آن بپردازیم مشکل اختصاصی شریعت سابقه بودن است. این مشکل اختصاصی شریعت سابقه بودن اینجوری مثلا هست. اما در مورد این آیه «**وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتابِ وَ مُهَيْمِنًا عَلَيْهِ**» من فردا توضیح می‌دهم. این را مراجعه کنید که این مصدّقا در کتب تفسیری به چه معنا آمده، مهیمنا به چه معنا آمده؟ آقای شهیدی از این آیۀ شریفه خواسته استفاده کند که ظاهر این آیه این هست که احکام شریعت سابقه نسخ نشدند، بلکه باقی هستند، این را داشته باشید من فردا در موردش صحبت می‌کنم.

بعد ایشان می‌فرماید قد استدل بعض الاعلام دام ظله، به یک سری روایاتی بر نسخ جمیع احکام شرایع سابقه. بعد یک روایتی را نقل می‌کند، فقد رویٰ فی الکافی عن محمد بن سالم عن ابی جعفر علیه السلام فی حدیث طویل انه قال بعث الانبیاء الی قومهم بشهادة ان لا اله الا الله بل اقرار بما جاء به من عند الله فمن آمن مخلصا و مات علی ذلک قد خلق الله الجنّة بذلک. که دو تا چیز لازم بوده، یکی شهادت به پیامبری، یکی شهادت به رسالت پیغمبر که اقرار بما جاء به من عند الله. که بحثی اخیراً حاج آقا داشتند در همان جلسات پنجشنبه، شب جمعه در مورد این‌که اقرار به رسالت به چه معناست؟ فرمودند که از مجموع ادله استفاده می‌شود که در اقرار به اقرار اجمالی به این‌که هر چیزی که پیغمبر فرموده از جانب حق هست آن هم در آن افتاده. اقرار فی الجمله به رسول بودن پیغمبر این کافی نیست، باید اقرار داشته باشد که هر چیزی که پیغمبر می‌گوید از جانب خداست، ما ینطق عن الهویٰ ان هو الا وحی یوحی. این هم. اینجا هم به جای اصلاً شهادت انّ محمداً صلی الله علیه و آله و سلم رسول الله تعبیر کرده اقرار بما جاء من عند الله. اقرار به رسالت اقرار به این است که این پیغمبر هر چی می‌گوید از جانب خدا می‌گوید.

فلما استجاب لکل نبی من استجاب له من قومه من المؤمنین جعل لکل نبی منهم شرعة و منهاجا و شرعة و المنهاج سبیل و سنة ثم بعث الله محمدا صلی الله علیه و آله و هو بمکة عشر سنین فلم یمت بمکة فی تلک العشر سنین احد یشهد ان لا اله الا الله ان محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول الله الا ادخله الله الجنة باقراره و هو ایمان التصدیق و لم یعذب الله احد من مات و متبع محمد صلی الله علیه و آله علی ذلک الا من اشرک بالرحمان

می‌گوید در ابتدای دعوت پیامبر در دورانی که پیامبر در مکه بوده فقط شهادتین واجب بوده. شهادت به توحید و شهادت به رسالت. هر کسی که این دو تا شهادت را دارد رستگار شده بوده. کسی معذب می‌شده که توحید را قبول نداشته باشد و رسالت پیغمبر را قبول نداشته باشد.

و تصدیق ذلک ان الله عز و جل انزل علیه فی صورة بنی اسرائیل بمکة و قضیٰ ربک ان لا تعبد الا ایاه و بالوالدین احسانا، تا آخر.

الی قوله تعالی انه کان بعباده خبیراً بصیرا ادب و اذة ۲۳:۰۹ و تعلیم و نهی خفیف و لم یعد علیه. عدۀ عذاب نداده. و لم یتواعد علی اشتراه شیءٍ مما نُهِیَ عنه. آن زمان وعدۀ عذاب داده نشده و انزل نهیاً عن اشیاء و حضر علیها و لم یغلض فیها و لم یتواعد علیها. یعنی آن اوائل حتی کأنّ نهی‌هایی هم که بوده نهی‌های تحریمی نبوده، صرفاً یک نهی‌های تنزیهی بوده.

می‌گوید در کافی نقل شده. بعث الانبیاء الی قومهم. الی قومهم در کافی لابد پیدا می‌شود دیگر.

این کأنّ چون حالا نحوۀ استدلال این هست که از این روایت استفاده می‌شود که هیچ یک از احکام الزامیه اوّل شریعت نبوی نبوده، فقط اقرار به شهادتین بوده بعداً چیزهای دیگر استفاده شده. خب اینجا ممکن است شما بگویید این می‌گوید و تصدیق ذلک ان الله عز و جل انزل علیه فی صورة بنی اسرائیل بمکة و قضیٰ ربک ان لا تعبد الا ایاه و بالوالدین احسانا. احسان به والدین را هم جزء چیزها ذکر کرده، این را چی می‌گویید؟ این را شاید به قرینۀ ذیلش کأنّ این هم استحبابی است، این وجوبی نیست، کأنّ اینجوری.

فلما اذن الله لمحمد صلی الله علیه و آله فی الخروج فی المکة الی مدینة بنی الاسلام علی خمس شهادت ان لا اله الا الله انّ محمد عبده و رسوله. یکی شهادتین. و اقام الصلاة و ایتاء الزکاة بحجِّ البیت و صیام شهر رمضان و انزل علیه الحدود و قسمة الفرائض و اخبره بالمعاصی. خلاصه آرام آرام تمام احکام تشریع شده. ایشان می‌گوید این حدیث صریح هست در این‌که احکام فرعیه بعد از هجرت تدریجا نازل شده و دین در اوائل بعثت تنها شهادتین بوده. و نسبت به آن مکارم اخلاق ارتکازی هم اینها جنبۀ استحبابی داشته. جنبۀ وجوبی نداشته و تشریع احکام حالا چه موافق شرایع سابقه باشد چه مخالف شرایع سابقه باشد در یک فاصلۀ طولانی حداقل ۱۰ سال بعد از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از ابلاغ، حالا پیغمبر که ۱۳ سال در مکه بودند، ولی خب ۳ سال اوّل مأمور به ابلاغ نبودند، بعد از امر به ابلاغ هم حداقل ۱۰ سال طول کشید تا پیغمبر به مدینه هجرت بفرمایند و در مدینه آرام آرام تشریعات این دین مبین صورت گرفت. ایشان می‌گوید این روایت هرچند خودش ضعیف سندی هست ولی یک صحیح ابی بصیر و ؟؟؟ اینها هم مشابهش را دارد که امثال اینها. بعد ایشان می‌گوید این مطابق با اعتبار هم هست. چون معنا ندارد که یک دعوت اسلامیه‌ای که در میان یک گروه جاهلی که هیچ احکام شرایع سابقه را نمی‌دانند و با آنها انس نگرفتند بگوییم شما مأمور هستید به آن شرایع سابقه عمل کردن و امثال اینها. چه معنایی دارد که عمل به احکام سابق. و این است که در شریعت اسلام احکام به لسان تأسیس هست نه به لسان این‌که بعضی احکام شرایع امت سابقه را نسخ کردیم بعضی احکام شرایع امت سابقه را امضاء کردیم و امثال اینها.

المحکم فی اصول الفقه، از آقای آسید محمد سعید حکیم این مطلب را نقل کردم.

آقای شهیدی می‌فرمایند که از صحیحۀ ابی بصیر که روایت صحیح السند در بحث هست، این استفاده نمی‌شود که صحیحۀ ابی بصیر را اینجا فی حدیث اسلام ابی ذر، می‌گوید در حدیث صحیح ابی بصیر و اسلام ابی ذر می‌گوید که پیغمبر به ابی ذر دستور داد برو در قوم خودتان شهادتین را ابلاغ کن. ایشان می‌گوید که این ازش استفاده نمی‌شود که احکام دیگر اصلاً تشریع نشده بودند. بلکه منجّز نبودند بین فعلیت احکام و تنجیز احکام فرق هست و در همان روایت محمد بن سالم هم که به آن تمسک کرده بودند آن روایت محمد بن سالم هم می‌گوید اخبره بالمعاصی نه حرّم المعاصی. اخبار به معاصی متأخر بوده از تشریعات دیگر و در مدینه صورت گرفته. و الا اصل آن تشریع قدیمی است. خلاصۀ کلام این هست که این. بعد ادامه داده بحث‌های دیگری که. بعد ایشان می‌گوید که اما الاعتبار، اعتبار هم فلا یقتضی نسخ احکام الشرایع الذی یرید الاسلام جعل ما یماثله فانه لغو عرفا فانه غایته عدم الاعلان بها و لسان النهی عن الخمر و الربا یناسبه ذلک.

خب اینجوری ایشان دارند.

من اصل این مطلب که یک قانونی تشریع شده باشد ولی قرار نیست عمل نشود. این فعلیت ندارد دیگر. فعلیت قانون، قانون، قانونیتش به این است که می‌خواهد جعل ما یمکن ان یکون الداعی است. قانون الآن جعل کنم صد سال بعد می‌خواهد این قانون عملی بشود معنایش این است که در این فاصلۀ ۱۰۰ ساله قانون وجود ندارد دیگر. اصلاً این تعبیری که بین تنجیز و فعلیت فرق بگذاریم بگوییم یک چیز ممکن است فعلی بشود و منجز نشود این مطلب نادرست است. ما این را حاج آقا هم اشاره می‌فرمودند که آن شیءای که منجّز نیست فعلی هم نیست. یعنی به این معنا که یک قانونی باشد و به داعی اجراء قانون، اصلاً قانون یعنی آن چیزی که شارع برای اجراء آن را جعل کرده، قانون یعنی این. قانون یک اعتبار محضی که قرار نیست هیچ وقت عملی بشود یعنی لا اقل در آن فترۀ خاصی که قرار نیست عملی بشود آن که خلاف قانون نیست که. و بنابراین اتفاقاً جعل قانون لغو است. به تعبیر دیگر یک قانونی که نمی‌شود ابلاغ بشود، قانون، حاج آقا می‌فرمودند که شرط قانون این هست که اگر مکلّف فحص بکند آن قانون را درک بکند. اما قانونی که اگر فحص هم بکند نمی‌تواند به آن برسد آن قانون که قانون نیست. روی همین جهت کسانی که در مکه بودند، اینها فرض کنید حتی مأمور هم باشند، این چه معنا دارد که اینها مأمور هستند به دین حضرت عیسی، اینها اصلاً نمی‌توانند فحص کنند، تازه در آن زمان‌ها مأمور به فحص هم نبودند. علاوه بر این‌که مأمور، نه مأمور به فحص بودند. اگر هم فحص می‌کردند نمی‌توانستند به آن قانون پی ببرند چون دین حضرت عیسی تحریف شده بوده و کتاب‌هایی که به عنوان کتاب آسمانی در میان اقوام وجود داشته آن کتاب‌ها محرّف بوده، اصلا غیر

شاگرد: همان هم یکتمون

استاد: نه حالا فرض کنید حتی به آنها هم دسترسی هم پیدا می‌کردند، به فرض. حالا یکتمون در واقع بحث شهادت به رسالت حضرت محمد را کتمان می‌کردند. ولی چیزهایی که احکام آن شریعت بوده آن احکام را ما دلیل نداریم که کتمان بکنند. ولی بحث سر این است خب خود آن کتاب‌هایی که به عنوان کتاب‌های آسمانی بوده که آنها که اعتبار نداشته آنها. پس اصلاً امکان دسترسی به آن احکام شریعت سابقه وجود نداشته. این چه احکامی هست که جعل شده فعلی هم هست ولی امکان دسترسی نیست. این خودش لغو است دیگر. حکم برای اجرا هست، حکمی که ولو با فحص امکان دسترسی به آن نباشد آن حکم وجود ندارد. این است که حاج آقا می‌فرماید احکام مختص عالمین هستند یعنی کسانی که اگر فحص کنند پیدا می‌کنند، عالمین بالفعل نمی‌خواهیم بگوییم. ولو عالمینی که امکان دسترسی حکم به آنها وجود دارد، لو فحصوا لعلموا. و مشکلی هم در تخصیص حکم به عالمین وجود ندارد، که بحث اشکال دور و اشکالات دیگری که در عالمین هست را نفی کردند، بنابراین طبق این مبنا معنا ندارد که اصلاً افراد مکلّف باشند به احکام شریعت حضرت عیسی علیه السلام. عرض کردم آن بیانی که مرحوم سید می‌آورد که ارتکاز مسلمان‌ها لزوم فحص از شرایع سابقه نیست و این‌که شاهد قرار می‌دهد برای این‌که احکام شریعت سابقه به‌طور کامل نقض شده کاملاً مطلب منطقی هست که قبلاً هم عرض کردم. این هم مبتنی بر این هست که اگر احکام یک دین مربوط به افرادی باشد آن افراد موظف هستند که فحص کنند از آن احکام و الا معنا ندارد که یک احکامی، و با فحص هم بتوانند به آن برسند، این دو تا نکته. هم باید موظف به فحص باشند، هم اگر فحص هم بکنند بهش برسند. اما احکامی که نه موظف به فحص هستند، نه اگر هم فحص کنند به آن می‌رسند، این معنایش این است که آن احکام وجود ندارد. و به نظر می‌رسد که حالا منهای اصلاً این روایات و امثال اینها. همچنان آن تقریبی که مرحوم سید دارد و نکتۀ تکمیلی که من عرض کردم، به نظر می‌رسد همۀ احکام شرایع سابقه آن احکام به اصطلاح جعلش موقت بوده و در این امت یک جعل جدیدی صورت گرفته.

شاگرد: این روایت را ما نفهمیدیم، نسخ در چی گرفتند؟

استاد: ایشان می‌گویند که تنجیز احکام، ایشان می‌گوید این هست کسی که به غیر از شهادتین عمل نکند این شخص عقاب نمی‌شود، نه این‌که احکام نبوده. می‌گوید احکام بوده ولی این احکام ابلاغ نشده. این اوّلا در این چیز می‌گوید که نهیٌّ خفیف، حالا ایشان کلمۀ اخبره بالمعاصی را فقط گرفته، اخبره بالمعاصی نه این‌که آن کل عبارت روایت کاملاً روشن است می‌گوید حتی به آن چیزهای سابق نهی‌اش، نهی تنزیهی بوده، به معاصی قبلاً نهی بوده، ولی نهیٌ خفیف. نهی بوده، نهی خفیف، نه این‌که نهی تنجیز آور نبوده. نه اصلاً نهی‌اش خفیف بوده، لم یتواعد علیها، لم یغلض علیها، و به تعبیر دیگر حالا این یک نکته‌ای هست حالا من فردا وقت گذشت، فردا یک توضیح بیشتری در این مورد هم خواهم داد که از این روایت استفاده می‌شود که اصلاً اصل آن احکام بعداً آمده. وجوبات و تحریمات بعداً آمده، قبلاً وجوب و تحریم اصلاً نبوده، نه این‌که بوده ولی عقاب‌آور نبوده، منجّز نبوده. اصلاً وجود نداشته. این را حالا فردا در موردش توضیح خواهم داد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان